

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا أبی القاسم محمد و علی آلہ الطیین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث سوم: آنچه با این مطهر پاک می‌شود

بحث رسید به مقام سوم که ما يتطهّر بهذا المطهر باشد.

خب بین فقهاء بحث است که چه چیزی به واسطه تبعیت پاک می‌شود. آیا فقط بدن این ولدی که أسلم أحد ابویه، پاک می‌شود یا اجزاء ما لا تحله الحیاتش هم پاک می‌شود مثل مو، ناخن مثلاً. و یا سایر فضلات مرطوبه‌اش هم پاک می‌شود، مثل آب دهانش، اشک چشمش، آب بینی‌اش و هكذا. و آیا لباس‌هایی که بر او هست در حین اسلام احد ابویه، پاک می‌شود یا نه حتی لباس‌های سابقش هم که می‌پوشیده و حالا درآورده و هنوز تطهیر نشده یا به اسلوب خودشان تطهیر کردند و شستند، پاک می‌شود. یا هر چه مزاولات زندگی او بوده، مثل فرش منزل، یخچال، اسباب کسب و کار، این‌ها هم پاک می‌شود ولو ملاقات با این ولد کرده باشد، آیا همه این‌ها پاک می‌شود و فرض می‌شود کأَنَّهُ مسلم بوده است؟ و یا این که نه.

و باز آیا این طهارت مخصوص این امور مذکوره است که قبل الاسلام با نجاست خارجیہ ملاقات نکرده باشد، یا نه، حتی اگر با نجاست خارجیہ هم ملاقات کرده و الان البته دیگر عین نجس نباشد. مثلاً بینی‌اش خون آمده بوده و دستش خونی شده بوده و الان این دست خونی را با دستمال کاغذی پاک کرده و الان خون نیست، آیا در این جا هم وقتی که پدرش اسلام آورد، این فرزند هم همین جور پاک می‌شود و دیگر لازم نیست برود این دست را آب بکشد. یا این که نه اگر به نجاست خارجیہ متنجس شده، فقط آن نجاست ذاتیه از بین می‌رود اما این نجاست خارجیہ عرضیه باقی است و باید آن را برود تطهیر کند. همین جور لباسش اگر ملاقات نکرده با نجاست خارجیہ و فقط پوشیده آن را که نجاستش از رهگذر نجاست بدن ذاتی‌اش است، این لباس تطهیر می‌شود اما اگر این پیراهن ملاقات کرده با یک نجسی یا متنجسی که فقط نجاست از راه پوشیدن این شخص نیست، بلکه از راه‌های نجاسات خارجی یعنی خارج از بدنش، نجس شده، آن‌ها پاک نمی‌شود. همه‌ی این‌ها اباحت طویل دارد. ولكن کل اباحتش همان است که در گذشته در ذیل بحث مطهریت اسلام بیان شد و همه این صور را ما آن جا تک تک بحث کردیم.

در این جا هم بحث‌ها نقصاً و ابراماً همان‌هایی که آن جا گفته شد بلکه در مورد ولد ابهامش بیشتر از آن جا است. فلذا قدر متیقن از آن که به اسلام احد ابویه و خلاصه اشرف ابویه پاک می‌شود، این است که بدنش پاک می‌شود و اجزاء ما لا تحله الحیاتش هم پاک می‌شود یعنی موی سرش، ناخنش، دندان‌ش، اگر این‌ها را ما لا تحله الحیاة بگوئیم هست. این جور نیست که بگویند حالا موی سرش الان نجس است، ابروهاش و مژه‌های چشمش پاک نیست. این جور نیست. به حسب سیره معلوم است این‌ها پاک می‌شود و اگر غیر این بود لَبَان و طَهَر.

و هم چنین فضلات متصله به او مثل اشک چشمش مثلاً از شوق این که بابایش مسلمان شده اشک ریخت، این اشک‌ها هم که متصل است و در چشمش حلقه زده، پاک است.

بِزاق دهانش پاک است. در بینی‌اش آب زکام است، آب زکام هم پاک می‌شود. پس این‌ها هم ظاهر این است که پاک می‌شوند.

اما فضلات منفصله مثلاً قبلاً رفته اصلاح کرده و حالا که این ولد مسلمان شد، آن موها هم پاک می‌شود؟ آن آب دهانی اگر ریخته که آن وقت نجس بود، حالا پاک می‌شود؟ این‌ها را ما دلیلی نداریم. وضعیت سیره هم روشن نیست. نه روایات لفظیه‌ای بر این مسأله داریم که روشن بکند، و این روایت هم که خواندیم دیدیم در آن هیچ اشاره‌ای بر این معانی نبود. از نظر سیره و معامله مسلمین با این‌ها که چه جور بوده، از چه چیزهایی اجتناب می‌کردند و از چه اجتناب نمی‌کردند، این‌ها هم حدود و ثغورش نه در تاریخ و نه در روایات روشن نیست به جوری که برای ما حجت درست کند، اطمینان یا یقین بیاورد یا یک خبر واحد ثقه‌ای باشد که بگوید وضعیت این چنین بوده در مرآی و منظر معصوم علیه السلام. این‌ها برای ما ثابت نیست. فلذا بعد از اینکه بنای بر طهارت گذاشتیم، مقتصر بر بدن و بر اجزا ما لاتحله الحیاتش و فضلات متصله‌اش.

کل ذلک نسبت به نجاست ذاتیه بود اما اگر این‌ها به نجاست عرضیه و خارجیه هم متنجس شده باشد، آن هم باز معلوم نیست. بنابراین اگر بدنش به نجاسات خارجیه متنجس شده مثل همان مثالی که زدیم که قبلاً دم رئاف بوده و دستش خونی شده و این خون را با دستمال کاغذی پاک کرده و بعد پدرش اسلام آورد، باید بروی دستش را آب بکشد. کما این که در مورد پدر در مطهریّت اسلام در نجاسات عرضیه هم همین جور گفته شد.

خب بحث کردن و معطل شدن بیش از این مقدار وجهی ندارد بعد از این که ما تفصیلاً در آن جا بحث کردیم و این بحث با آن بحث از نظر ادله و نقض و ابرام‌ها و متحد است فلذا دیگر پرونده‌اش را می‌بندیم. کسانی هم که می‌خواهند این جا را هم تفصیلاً بدانند، مراجعه بفرمایند به آن ابیات سابقه. و حاصل مطلبش همین بود که عرض کردیم.

بحث چهارم: خلل (8:31)

مقام بعدی در این بحث مسأله‌ی خلل هست.

مسائل خلل در این جا هم شبیه مسائل خللی است که باز در بحث اسلام گذشت و دیگر احتیاج به اینکه ما تک تک آن‌ها را دو مرتبه تکرار کنیم نیست. بعضی مثال‌هایی را بزنیم راجع به خلل.

خب اگر انسان شک کند که آیا پدر یک فرزندی که حالا آن پدر کافر است، یک جمله‌ای را گفت و شک می‌کند واقعاً این شهادتین را داد که مسلمان شده باشد یا یک چیز دیگر گفت. نقل قول داشت می‌کرد که فلانی کان یقول اشهد أن لا اله الا الله. مثل آن مؤذنی که می‌گفت که اهل این ولد یقولون اشهد أن لا اله الا الله. خب این هم داشت این جوری می‌کرد و لعل ما این «کان یقول» را نشنیدیم و خیال می‌کنیم خودش گفت اشهد ان لا اله الا الله یا این که دارد نقل می‌کند از کسی؟ خب شبهه موضوعیه می‌شود. و فہراً شک می‌کنیم که آیا حالا این فرزند مسلمان شد یا نشد؟ پاک شد یا نشد؟ اگر این اشهد ان لا اله الا الله از خود این والد باشد، بله صار مسلمان، پس بنابراین ولدش هم تبعیت می‌کند و این ولد هم پاک می‌شود. اما اگر نه، نقل قول دارد می‌کند پس والد مسلمان نشده است و از این رو ولد هم پاک نشده است. خب در این موارد این خلل است و مورد شک است. خب این جا حکمش روشن است. قبلاً که این مسلمان نبود و الان شک داریم

مسلمان شده یا نشده، شبهه موضوعیه است نه شبهه حکمیه چون اشتباه امور خارجیه باعث شک ما می باشد نه نداشتن احکام شرع. پس شبهه موضوعیه می شود و در شبهات موضوعیه قولاً واحداً تقریباً گفته می شود استصحاب جاری است. بنابراین استصحاب می کنیم همان کفرش را یا عدم اسلامش را در ناحیه پدر. بنابراین وقتی که حکم والد معلوم شد، طفل هم پس به همان کفرش باقی است و به نجاستش باقی است. و لک این که در مورد خود ولد بیاید استصحاب جاری بکنید. بگویید خب این قبلاً نجس بود و حالا هم نجس است منتها بنابر مسلک کسی که در مواردی که اثر استصحاب سببی یا مسببی فرق نمی کند، می گوید لک الخيار مثل مرحوم محقق شهید صدر. اما کسی که می گوید نه اگر استصحاب سببی جاری می شود استصحاب مسببی جاری نمی شود ولو مضمونش یکی باشد، این جا از نظر فنی جای استصحاب در ولد نیست چون شک ما در طهارت و نجاست ولد، مسبب است از این که پدر اسلام آورده یا نه. بنابراین استصحاب وقتی آن جا جاری می شود و حال آن جا را روشن می کند، حال این هم روشن می شود. بنابراین ما نمی توانیم به استصحاب در مورد ولد تکیه بکنیم فنأً. این مبناها مختلف است. آن مبنا را قائل شدیم مثل مرحوم شهید صدر چرا استصحاب مسببی هم جاری می شود و اگر مبنای معروف را قائل شدیم که شک سببی مقدم بر شک مسببی است و اصل در آن جا مقدم بر اصل در این جاست، قهراً استصحاب فقط در مورد والدش باید جاری کنیم نه در مورد ولد. در مورد والد که جاری کردیم، امر ولد هم روشن می شود.

و هکذا شکوک دیگر. مثلاً شک کرد که خب آن والد مسلمان شد آیا این ولد او هست یا نیست؟ بعضی ها می گویند ولدش هست اما آیا ولدش هست یا ولدش نیست؟ خب این جا هم که شک در ولد بودن می کنیم نسبت به او باید موازین اثبات ولایت در شرع را اعمال کنیم.

و باز کسی مسلمان شده و حالا شک کردیم که آیا این، والد آن ولد هست یا نه یعنی از آن طرف شک بکنیم. این دیگر حالا مفادش با آن فرق نمی کند. یا این، ام آن ولد هست یا نه و هکذا موارد شکوک که در این جا هست که احکام این ها از ماسبق روشن شد. بنابراین دیگر بحث جدیدی برای آن ها باز کردن وجهی ندارد.

مقام سوم: تبعیت کافری که به دست مسلم اسیر شده (12:55)

وارد می شویم در سومین مورد از موارد تبعیت که مآتن قدس سره طرح فرموده. ایشان فرموده است:

«الثالث تبعية الأسير للمسلم الذي أسره. إذا كان غير بالغٍ و لم يكن معه أبوه أو جده.»

مورد سوم از موارد تبعیت، تبعیت کافری است که اسیر شده به ید مسلم. وقتی کافری به ید مسلم اسیر شد، فرمودند این اسیر تابع آن سایی می شود. این مَسْئِی تابع آن سایی می شود. تابع آن آسیر می شود. آن مسلم، پاک است پس بنابراین، این هم پاک می شود.

در این مورد سوم هم همان اباحت سابقه وجود دارد. یعنی ما در چند مقام باید بحث کنیم.

بحث اول در اصل تشریع این تبعیت است. که آیا چنین تبعیتی جعل شده در شرع مقدس أم لا. مقام دوم در شرایطش است که دیدید در این جا برخلاف تبعیت که در آن جا مآتن

هیچ شرطی ذکر نفرمود علی‌رغم این که 9 تا شرط بیان کردیم، بعضی شرایط را ذکر فرموده.

فرمود:

إذا كان غير بالغٍ.

باید آن اسیر بالغ نباشد تا تابع آن اسیر کننده‌اش باشد.

و لم یکن معه ابوه او جده.

این منفرداً از پدر و مادرش اسیر شده باشد. اما اگر با پدرش یا با جدش اسیر شده باشد تابع اسیر کننده نمی‌شود بلکه تابع خود پدر است. تابع خود جد است. ایشان دو تا شرط را ذکر کرده ولی حالا شرایط دیگر را هم دارد یا ندارد، ان شاء الله بعداً بحث می‌شود. حالا این شرایط تارۀ در ناحیه تابع است که این اسیر شده باشد و تارۀ در ناحیه متبوع است که آن مسلمی است که آمده اسیر کرده. شرایط ممکن است در آن طرف باشد و ممکن است در این طرف باشد.

بحث سوم ما يتطهّر بهذا المطهّر است. بحث چهارم هم خلل است. این نظام بحث در تمام این‌ها همین است که ما در این چهار مقام باید بحث کنیم و یک فقیه در هر کدام از این‌ها که وارد می‌شود، باید در این چهار مقام بحث کند.

بحث اول: ادله مطهریت (15:47)

اما مقام اول که اصل تشریع این مطهّر باشد.

این، مورد اختلاف کثیر بین فقهای عظام هست.

اقوال: (16:24)

در اصل تشریع دو قول داریم. منسوب به ظاهر اصحاب است که تشریع شده که اسیر در طهارت و اسلام تابع مسلمی است که او را اسیر کرده است کما فی کشف الظلام که مولف آن مرحوم وحید بهبهانی است. ایشان گفتند ظاهر اصحاب این است که بله تشریع شده که اسیر تابع مسلمی است که او را اسیر کرده است در طهارت و اسلام. فعلاً طهارتش محل بحث ما است نه اسلامش. و خب مرحوم ماتن هم که دیدید فتوایش همین بود. فرمود که الثالث تبعیة الاسیر للمسلم الذی اسره. و غیر واحدی از محشین بزرگ هم همین نظر را به حسب ظاهر ابراز کردند. یعنی تعلیق نزدند و معلوم می‌شود متن را قبول دارند که منهم محقق خویی قدس سره به حسب ظاهر امر و محقق حکیم قدس سره.

قول دوم این است که نه، تبعیت در این جا مطهّر نیست و این تشریع نشده. این هم ذهب الیه غیر واحد من الاعاظم کالمحقق البروجردی و الامام و السید ابوالحسن الاصفهانی قدس الله اسفارهم. این‌ها هم صریحاً فرمودند که تبعیت باعث طهارت اسیر نمی‌شود.

خب این قائلین به قول دوم که می‌گویند تبعیت اسیر نسبت به مسلمی که اسره جزء

مطهرات نیست، خودشان اختلافوا که حالا بالاخره این اسیر پاک است یا پاک نیست ولو غیر التبعية؟ از باب تبعیت، طهارت ثابت نیست اما این اسیر پاک است یا نه؟ بعضی مثل مرحوم محقق خویی فرمودند بله پاک است. چرا؟ نه از جهت تبعیت بلکه از جهت این که ما دلیلی نداریم که دلالت بکند بر نجاست ولد کافری که اسیر شده باشد به ید المسلم. برای این حالت دلیل نداریم پس اصلاً قصور در ناحیه مقتضی نجاست داریم. از باب تبعیت نمی‌گوییم بلکه از باب این که نجاستش ثابت نیست و قاعده طهارت در آن جاری است.

یک کافری با شرایطی که بعداً خواهیم گفت مثل این که بالغ نباشد، پدر یا جدش با او نباشد، به ید مسلمی اسیر شد، دلیل بر این که تبعیت را شارع در این جا مطهر قرار داده باشد نداریم. فلذا تشریع این مطهریت ممنوع است. دلیل نداریم. اما در عین حال می‌گوییم این بچه یا این کافر پاک است. چون غیربالغ باشد، از این جهت می‌گوییم بچه. این کافر می‌گوییم پاک است چرا؟ چون دلیل بر نجاست چنین کافری نداریم. از اول دلیل بر نجاست چنین کافری نداریم. این را ذهب الیه المحقق الخویی قدس سره و بعض دیگر.

سؤال: ...

جواب: مرحوم خویی که می‌دانید استصحاب در شبهات حکمیه را جاری نمی‌دانند. در قاعده طهارت هم مسیوقیت به نجاست را مضر نمی‌دانند. بنابراین ایشان تمسکاً به قاعده طهارت می‌فرماید که این پاک است. خب حالا این بحث‌هایش بعداً خواهد آمد. اما ما دیگر این را تفکیک نمی‌کنیم. یعنی آن‌هایی هم که به قاعده طهارت می‌گویند پاک است، جزء همان قائلین به تبعیت حساب می‌شوند ولو مسامحه هست در حقیقت. اما دیگر این مسامحه در کلمات فقهاء در این جاها رایج است و این‌ها را دیگر خیلی از هم تفکیک نکردند.

ادله قول اول: تشریع شدن مطهریت این تبعیت (21:08)

اما دلیل قول اول که تشریع این تبعیت باشد که بگوییم شارع مطهریت این تبعیت را جعل فرموده، به وجوه عدیده‌ای استدلال شده. من برای این قول هفت وجه نوشتیم.

دلیل اول: سیره (21:32)

وجه اول سیره هست. فرمودند که دأب متشرعه در این ازمنه طویله‌ای که از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شروع می‌شود تا ازمنه غیبت حضرت بقیه الله اروحنا فدا، در تمام این ازمنه که معصوم علیه السلام در جامعه اسلامی وجود داشته، ما می‌بینیم که دأب مسلمین من الشيعة و السنة این بود که وقتی یک کسی در جنگ‌ها چه جنگ‌های دفاعی، چه ابتدایی، وقتی اسیر می‌کردند فرزندان کفار را، دیگر با این‌ها تعاملون معهم معامله المسلم. در دست و پای‌شان بود، در منازل‌شان بود، دیگر دست می‌گذاشتند به آب، به لباس‌شان، و دیگر اجتناب نمی‌کردند. و مثل بچه‌های خودشان عمل می‌کردند. بنابراین، این سیره چون از متشرعه بما هم متشرعه است یعنی از کسانی که مقید به شریعت هستند، مهم به مراعات احکام دین هستند، این کشف می‌کند از این که این یدن را مطابق نظر شارع دیدند و از او اخذ کردند. خود این کاشف است از این که این کار را از شارع اخذ کردند چون این‌ها می‌خواهند کارشان براساس موازین باشد.

براساس تشریعات شرع باشد. این غیر از بنای عقلا است که می‌گوییم باید در مرآی و منظر معصوم علیه السلام باشد. بنای عقلاء نیاز دارد که ضمیمه کنیم این مطلب را که شارع ردع نکرده اما سیره متشرعه خودش کاشف از قول معصوم علیه السلام است. خودش کاشف از عدم ردع است لذا ضمّ عدم ردع نمی‌خواهد. چون فرض این است که این متشرعه بما اُتهم مقیدون به این که کار شرعی انجام بدهند، دارند این کار را می‌کنند. این فارغ بین سیره متشرعه و سیره عقلائیّه است که سیره متشرعه مثل اجماع می‌ماند. چطور اجماع کاشف از قول معصوم است، سیره متشرعه هم خودش کاشف از قول معصوم است نه این که باید ضمّ بکنیم سکوت معصوم علیه السلام و عدم ردع معصوم علیه السلام را به او.

این دلیل را مرحوم آقای حکیم قدس سره در مستمسک فرموده:

«و ربما يستدل على الطهارة بالسيرة. و لا بأس به لو تمت.» [1]

اگر صغرایش درست باشد، این ادعا درست باشد که چنین سیره‌ای بود، خب بله دیگر کشف می‌کند از این که این‌ها طاهر هستند. پس بنابراین ایشان با «لو تمت» می‌خواهد بگوید در صغری تأمل است و برای ما ثابت نیست.

اشکال دلیل اول: (24:35)

حالا توضیحاً عرض می‌کنم به این که اما زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جنگ‌هایی که در آن زمان بوده و اسیر می‌گرفتند دو تا مشکله ما داریم.

یکی این که اولاً به حجة معتبره وضعیتی خیلی روشن نیست که سیره بر چه بوده. و ثانیاً معلوم نیست تشریع نجاست کفار در زمان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شده بوده یا نشده بود. چون می‌دانید این تشریعات شرع تدریجی است. اصلاً خیلی از نجاسات را ما نمی‌دانیم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته شده بوده یا نه. خون اصلاً در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نجس گفته شده بوده است یا نه. این که مثلاً می‌گویند که د آن جنگ‌ها چطور می‌شود امیرالمؤمنین علیه السلام چندین جایش زخم می‌شد، خود پیامبر گاهی چندین جایش زخم می‌شد و بعد اگر می‌خواستند وضو بگیرند یا نماز بخوانند این‌ها را چه جور پاک می‌کردند. اصلاً معلوم نیست نجس بوده آن موقع. اُثماً المشركون نجس هم که در آیه شریفه هست، این نجس هم به معنای این نجاست فقهی معلوم نیست باشد. این نجس یعنی پلیدند، نه این که نجس فقهی هستند که احکام فقهی نجاست را داشته باشند. اگر هم باشد، حالا فقط برای مشرکون است، نه این که برای یهود و نصارا و اهل کتاب باشد. حالا آن‌ها دیگر بحث‌هایش در جای خودش است که ثابت نیست.

بنابراین در سیره زمان رسول خدا(ص) دو تا مشکله هست. یکی اصل ثبوت سیره که چه جوری بوده معلوم نیست. دوم این که حالا معلوم هم باشد که با آن‌ها معامله طهارت می‌کردند، ولی خب لعل در اثر این بوده که هنوز نجاست جعل نشده بوده برای کفار یا اولاد کفار.

و اما اعصار بقیه ائمه علیهم السلام، خب درسته معصوم علیه السلام وجود داشته، حالا غیر آن چند سال حکومت مولا امیرالمؤمنین سلام الله علیه و آن مدت خیلی خیلی کوتاه

امام حسن علیه السلام که در آن زمان اوضاع چه جوری بوده برای ما روشن نیست. در زمان بقیه جائزین ولو ائمه علیهم السلام در آن ازمنه بودند اما کارها دست ائمه علیهم السلام نبوده که بخواهند فرهنگ ایجاد کنند در بین مردم. که آن سیره‌ها براساس همان روش‌هایی بوده که مبتلا شده بودند مسلمین به آن‌ها. آن احکام رائج، احکام رائجی ائمه علیهم السلام نبوده بلکه احکام رائجی اهل تسنن بوده. امروز شما می‌بینید این روایات الحمدلله در دسترس ما هست. در آن ازمنه این قدر وضع بد بوده. کجا احکام اهل بیت علیهم السلام بین مردم منتشر شده بوده. همین زراره به این مهمی وقتی می‌خواستند خدمت امام صادق علیه السلام برسند، به حسب آن چه که در تاریخ آمده با روش‌های مختلفی مانند خیارفروشی، خیار می‌گذاشته روی سرش و در کوچه خیارفروشی می‌کرده تا در خانه امام صادق علیه السلام برسد و نگاه کند کسی نیست و برود داخل خانه. این جور بودند. این احکام ائمه علیهم السلام در آن ازمنه منتشر نشده بوده. بنابراین اگر سیره‌ای هم بوده معلوم نیست برای اسلام واقعی باشد. برای مذهب اهل بیت علیهم السلام باشد. فقهای اهل تسنن می‌گفتند و خب آن‌ها هم عمل می‌کردند و رایج می‌شده بین الناس. فلذا است ما در سیره‌ها باید این چیزها را توجه بکنیم. بنابراین این سیره همان طور که مرحوم محقق حکیم با یک کلمه‌ی «لو تمت» فرموده که خیلی در این کلمه‌ی «لو تمت» مطلب هست، همین است که این یک امر واضحی نیست که ما بتوانیم به آن تکیه بکنیم.

دلیل دوم: (28:27)

دلیل دوم گفتند اسیر به ید مسلم تابع له فی الاسلام. پس به دلیل تبعیت، اسلامش اثبات می‌شود. وقتی اسلامش اثبات شد، آن کبرای کلی که «کل مسلم طاهر» باشد بر آن منطبق می‌شود و نتیجه می‌شود که این پاک است. پس ما طبق دلیل دوم، دلیل تبعیت مستقیماً برای این که این اسیر، تابع اوست در طهارت نداریم بلکه تابع له فی الاسلام داریم کما ذهب الیه الاسکافی و الشیخ و القاضی و الشهید. این‌ها می‌گویند تابع له فی الاسلام، منتها وقتی تابع له فی الاسلام شد، خب پاک هم خواهد شد چون کل مسلم طاهر.

اشکال دلیل دوم: (29:36)

اشکال هم این است که اتفاقاً تبعیت در اسلام امرش اشکال است از تبعیت در طهارت فلذا فقهای داریم که طهارت را قائلند اما اسلامش را قائل نیستند. و ما دلیلی بر این که تابع له فی الاسلام نداریم ولو این که بزرگانی که نام بردیم از اساطین فقه هستند و فرمودند. ولكن خب ما تابع معصوم علیه السلام هستیم نه تابع فقیه هستیم. مگر اجماعی داشته باشند که کاشف از قول معصوم علیه السلام باشد. بنابراین همان طور که مرحوم محقق حکیم هم فرموده‌اند ما دلیلی بر تبعیت در اسلام نداریم و امر تبعیت در اسلام اشکال است تا تبعیت در طهارت فلذا عرض کردیم فقهای طهارت را گفتند ولی اسلام را نگفتند.

دلیل سوم: اجماع (31:05)

دلیل سوم اجماع است که مرحوم وحید بهبهانی رضوان الله علیه و غیر ایشان قائلند.

مرحوم وحید بهیانی در شرح مفاتیح که اسمش همان کشف الظلام هست، نسبت داده الی ظاهر الاصحاب که ظاهر الاصحاب هم جمع محلّی به الف و لام است. یعنی ظاهر همه‌ی اصحاب این است.

اشکال دلیل سوم: (31:35)

خب این هم همان اشکالاتی که چند روز پیش راجع به تسمک به اجماع مرحوم صاحب حدائق کردیم در مسأله قبل، در این جا هم جاری است که ایشان هم از متأخر المتأخر المتأخرین، این‌ها معاصرند اگر چه مرحوم صاحب حدائق شاید بی‌مقت تلمّذ داشته باشد خدمت مرحوم وحید بهیانی ولیکن این‌ها معاصرند و هر دو مجدّ در کارشان هستند.

(داستان: (32:02)

کسی می‌گوید من از صحن سید الشهداء علیه السلام اول شب بعد از نماز مغرب و عشا آمدم بیرون و دیدم مرحوم صاحب حدائق و مرحوم وحید بهیانی ایستادند و دارند مباحثه می‌کنند سر همین بحث‌های اخباری. آن مسلکش اخباری بوده و مرحوم وحید بهیانی اصولی بوده. این‌ها دارند بحث می‌کنند. سحر که برگشتم برای حرم مطهر دیدم همین جور ایستادند و دارند بحث می‌کنند. پس معلوم می‌شود هم این مرحوم وحید بهیانی که واقعاً مجدّد مذهب نام گرفته به حق، چه تحولی ایجاد کرد با این ایستادگی‌ها و مجاهدت‌های علمی‌اش، مرحوم صاحب حدائق هم همین جور بر همان مسلک خودش پایدار بود به آن که بایستند شش یا هفت یا هشت ساعت همین طور بحث بکنند و خسته نشوند. مرحوم شیخ استاد قدس سره راجع به مرحوم کاظمینی همین صاحب فوائد الاصول، تقریرات بحث مرحوم نائینی می‌فرمود که آن قدر ایشان هم بحث بود و دنبال مطالب علمی بود همین که وارد یک مجلسی می‌شد، شروع می‌کرد به مطرح کردن مسأله‌ای و بعد می‌فرمود که گاهی همه می‌گفتند چرا ایستادیم خب بنشینیم و بحث کنیم. یعنی به احترامش بلند می‌شدند و او بحث را شروع می‌شد و حالا بعد از گذشت مثلاً یک ده دقیقه می‌گفتند چرا ایستادیم بنشینیم. این‌ها واقعاً نشان می‌دهد که این‌ها علم را جلو بردند بیخود نبوده. این جور عاشقانه کار می‌کردند و توجه‌شان به علم و مسائل بوده نه به زندگی‌شان. البته به زندگی‌های عادی و الا معنویت آن‌ها هم خیلی فوق‌العاده بوده.)

این اجماع را عرض کردیم که از متأخر المتأخرین است. خب ما این اجماع را در کلمات مرحوم شیخ طوسی، مرحوم شیخ مفید، مرحوم ابن براج، مرحوم ابن زهره، مرحوم ابن ادریس، مرحوم سید مرتضی، مرحوم محقق، مرحوم علامه و این‌ها نمی‌بینیم. ایشان دارند ادعای اجماع می‌فرمایند. این شهادت قولی مرحوم وحید بهیانی با شهادت عملی آن بزرگواران که اگر آن‌ها اجماع را حس کرده بودند، حتماً می‌گفتند چون آن‌ها دأب‌شان این است که اگر در مسائل اجماع باشد، اجماع را می‌گویند. آن شهادت عملی آن‌ها بر عدم اجماع و شهادت قولی ایشان با هم تعارض می‌کنند. این یک بیان که تعارض می‌کنند.

یک بیان دیگر این که با شهادت عملی آن‌ها و این که آن‌ها اکثر هستند، آن‌ها اقرب هستند به زمان شارع و آن‌ها خیلی‌هایشان لسان قدما نام گرفتند مثل مرحوم محقق صاحب شرایع. واقف به کلمات اصحاب هستند. آن‌ها وقتی نگفتند، انسان نسبت به این اجماع اگر نگوییم اطمینان به خلاف دارد، حداقل ظن به خلاف را دارد و حجیت خبر واحد مشروط است به این که اطمینان به خلاف نداشته باشیم. اما اگر ظن به خلاف داشتی البته محل

کلام است. بعضی از اساتید بزرگ قائلند به این که ظن به خلاف هم موجب می‌شود که خبر واحد حجت نباشد.

سؤال: استاد ببخشید پس این ادعای اجماع بر چه اساسی است؟

جواب: فرموده ظاهر الاصحاب. اتفاقاً خود تعبیر ایشان هم می‌گوید ظاهر اصحاب این است.

خب حالا چرا؟ این‌ها را معمولاً بارها عرض کردیم همان طور که مرحوم شیخ اعظم و دیگران هم یادمان دادند خیلی از این اجماع، اجماع براساس قاعده است. یعنی مثلاً خود این بزرگوار مسأله را محاسبه کرده و دیده دلیل‌های واضحی است. این دلیل‌های واضح را می‌شود مرحوم شیخ طوسی نفهمیده باشد، می‌شود مرحوم شیخ مفید نفهمیده باشد. می‌شود مرحوم سید مرتضی نفهمیده باشد. پس همه علی القاعده گفتند. غیر از این که نمی‌شود گفت. این‌ها دلیل‌هایش واضح است. چون خودش دلیل را واضح می‌بیند و از آن طرف احتمال نمی‌دهد این دلیل واضح را من فهمیده باشم ولی آن‌ها نفهمیده باشند، بنابراین نتیجه می‌گیرد که آن‌ها هم همین را گفته‌اند. حدس می‌زند نه این که در کلمات‌شان دیده، حدس می‌زند آن‌ها هم همین‌ها را گفتند پس یدّعی اجماع. می‌گوید ظاهر اصحاب این است. خب بعد که ما ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم نه این دلیلی که شما آن را ظاهر و واضح بی‌اشکال دیدید، ما اشکال در آن داریم. بنابراین حدس ایشان است. اخبار حدسی هم حجت نیست.

علاوه بر این که این اجماع مدرکی است. یعنی وجوهی در مسأله هست. مثل آن سیره‌ای که قبل گفتیم. مثل آن دلیل دوم، مثل دلیل چهار و پنج و شش و هفت که بعد خواهد آمد و لعل مستند آن‌ها این‌ها باشد. پس نمی‌شود یک اجماعی باشد که کاشف از قول معصوم علیه السلام هست.

این علی کلام که آیا مدرکیّ اجماع مضّر می‌شود یا نمی‌شود. علی کلام که قد فصلناه کراراً و مراراً سابقاً مراجعه می‌فرمایید. این جا یک سخنی است که آیا اجماع مدرکی بودن مضّر به حال اجماع هست یا نه که محل صحبت است.

دلیل چهارم: روایت معتبره «کلّ مولود یولد علی الفطرة» (37:54)

الرواية المعتبرة المتقدمة «کلّ مولود یولد علی الفطرة».

به این روایت معتبره سابقه هم استدلال شده. «کلّ مولود یولد علی الفطرة الا أنّ ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه».

تقریب استدلال همان است که قبلاً گفته شد. این بچه‌ی کافر غیربالغ است چون یک شرطش این است که بالغ نباشد. این روایت می‌گوید این، مولود علی الفطرة هست یعنی علی فطرة الاسلام است. این جور معنا شد، این جور مستدل استدلال می‌کرد، نه علی فطرة التوحید و نه علی فطرة الصدق و السلامة. اگر این‌ها باشد این روایت به درد بحث نمی‌خورد. هر بچه‌ای که دنیا می‌آید، پدر و مادرش هر که می‌خواهند باشد، مسلمان باشد یا کافر باشد، این به فطرت اسلام می‌آید. کلّ مولود یولد علی الفطرة. این بابا و مادرش

هستند که باعث می‌شوند محکوم به یهودیت و نصرانیت بشود. آن‌ها علت محکوم شدن مولودشان به یهودیت و نصرانیت هستند. تمام وجه و علت برای محکوم شدن مولودشان به یهودیت و نصرانیت آن‌ها هستند. خب وقتی که این مولود اسیر شد و از چنگ آن‌ها خارج شد، خب دیگر آن‌ها نیستند. پس علت محکوم شدن از بین می‌رود. می‌ماند این که این بر فطرت اسلام است. علت محکوم شدن به کفر را ندارد. پس مسلمان خواهد شد. این تقریب استدلالی است که براساس این استدلال در این جا این طوری گفتند.

اشکال دلیل چهارم: (39:44)

خب این بحث خیلی مفصل گذشت. نقص و ابرام‌های مفصل گذشت. سنداً و دلالة همه را بحث کردیم و نتیجه آن بحث‌ها این شد که به این روایت شریفه برای این مدعا نمی‌توان استدلال کرد و این روایت مدلولش این نیست که به هر بچه‌ای یولد علی فطرة الاسلام. گفتیم خیلی روایات فطرة را فطرة التوحید معنا کردند. در خود روایات، فطرت توحید گفته شده یعنی همه خداشناس هستند. «ألسنت بربکم قالوا بلی». همه خداشناس هستند نه مسلمانند.

و بعد هم «إلا أنّ ابواه یهودانه و ی نصرانه» نه این که وجود آن‌ها باعث می‌شود که این‌ها محکوم به یهودیت و نصرانیت بشوند بلکه یعنی این‌ها در اثر تبلیغ آن‌ها، هدایت آن‌ها، ارشاداتی که آن‌ها می‌کنند، این‌ها باعث می‌شوند که یهودی و نصرانی بشوند و الا اگر یک بچه یهودی را از آن جا بیرون بیاوریش تا پهلوی آن‌ها زندگی نکند و بیاید در یک محیط درستی باشد، طبق فطرتش استدلال‌های اسلام را می‌بیند قبول می‌کند اسلام را.

مفاد این روایت ظاهرش این است و اگر هم نگوییم ظاهرش این است مردد بین این معنا و معنایی است که مستدل می‌گوید. بنابراین استدلال عقیم می‌شود.

مرحوم محقق حکیم رضوان الله علیه این جا یک کلامی دارند در ذیل این روایت در مستمسک که باید آن را متعرض بشویم و بینیم آیا تمام است یا تمام نیست که ان شاء الله برای جلسه بعد.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.